**سفرنامه‌ی فلسطین**

كتاب: سفرنامه ناصر خسرو ص 26

چون مقدارى بالا رفتيم صحرايى عظيم در پيش آمد، بعضى سنگلاخ و بعضى خاكناك بر سر كوه، شهر بيت المقدس نهاده است. و از طرابلس - كه ساحل است - تا بيت المقدس پنجاه و شش فرسنگ، و از بلخ تا بيت المقدس هشتصد و هفتاد و شش فرسنگ است.

پنجم رمضان سنه ثمان و ثلاثين و اربعمائه (438) در بيت المقدس شديم. يك سال شمسى بود كه از خانه بيرون آمده بوديم و مادام در سفر بوده، (1) كه به هيچ جاى مقامى و آسايشى تمام نيافته بوديم. بيت المقدس را اهل شام و آن طرف، قدس گويند. و از اهل آن ولايات كسى كه به حج نتواند رفتن، در همان موسم به قدس حاضر شود، و به موقف بايستد، و قربانى عيد كند، چنانكه عادت است. و سال باشد كه زيادت از بيست هزار خلق در اوايل ماه ذى الحجه آنجا حاضر شوند و فرزندان برند و سنت كنند. و از ديار روم و ديگر بقاع، همه ترسايان و جهودان بسيار آنجا روند به زيارت كليسا و كنشت كه آنجاست. و كليساى بزرگ آنجا صفت كرده شود به جاى خود.

سواد و رستاق بيت المقدس همه كوهستان است، همه كشاورزى و درخت زيتون و انجير و غيره، و تمامت‏بى‏آب (2) است. و نعمتهاى فراوان و ارزان باشد. و كدخدايان باشند كه هر يك پنجاه هزار من روغن زيتون در چاهها و حوضها پر كنند و از آنجا به اطراف عالم برند. و گويند به زمين شام قحط نبوده است. و از ثقات شنيدم: «پيغمبر را، عليه السلام به خواب ديد يكى از بزرگان كه گفتى: (3) ’يا رسول الله، ما را در عيشت‏يارى كن‏ف پيغمبر، عليه السلام، در جواب گفتى: «نان و زيت‏شام بر من‏» (4) . »

**صفت ‏شهر بيت المقدس**

اكنون صفت شهر بيت المقدس كنم: شهرى است‏بر سر كوهى نهاده و آب ندارد مگر از باران;و به رستاقها چشمه‏هاى آب هست، اما به شهر نيست. و گرد شهر باروى حصين است از سنگ و گچ، و دروازه‏ها آهنين. و نزديك شهر هيچ درختى نيست;چه، شهر بر سر سنگ نهاده است. و شهرى بزرگ است كه آن وقت كه ديديم بيست هزار مرد در وى بودند; و بازارهاى نيكو و بناهاى عالى; و همه زمين شهر به تخته سنگهايى فرش انداخته; و هر كجاه كوه بوده است و بلندى، بريده‏اند و هموار كرده، چنانكه چون باران بارد همه زمين پاكيزه شسته شود. و در آن شهر صنّاع بسيارند. هر گروهى را رسته‏اى جدا باشد. و جامع آن مشرقى است، و با روى مشرقى شهر، باروى جامع است چون از جامع بگذرى، صحرايى بزرگ است، عظيم هموار، و آن را ساهره گويند. و گويند كه دشت قيامت آن خواهد بود، و حشر مردم آنجا خواهند كرد، بدين سبب خلق بسيار از اطراف عالم بدانجا آمده‏اند و مقام ساخته تا در آن شهر وفات يابند و چون وعده حق، سبحانه و تعالى، در رسد، به ميعادگاه حاضر باشند. خدايا در آن روز پناه بندگان تو باش و عفو تو (5) ، آمين يا رب العالمين.

بركناره آن دشت، مقبره‏اى است‏بزرگ، و بسيار مواضع بزرگوار كه مردم آنجا نماز كنند و دست‏به حاجات بردارند. و ايزد، سبحانه و تعالى، حاجات ايشان روا گرداند. اللهم تقبل حاجاتنا و اغفر ذنوبنا و سيئاتنا و ارحمنا برحمتك يا ارحم الراحمين. (6)

ميان جامع و اين دشت‏ساهره، واديى است عظيم ژرف و در آن وادى - كه همچون خندقى است - بناهاى بزرگ است‏بر نسق پيشينيان. و گنبدى سنگين ديديم تراشيده و بر سر خانه‏اى نهاده كه از آن عجبتر نباشد، تا خود آن را چگونه از جاى برداشته باشند. و در افواه بود كه آن خانه فرعون است، و آن وادى جهنم. پرسيدم كه «اين لقب كه بر اين موضع نهاده است؟» گفتند: «به روزگار خلافت، عمر خطاب، رضى الله عنه، بر آن دشت‏ساهره لشكرگاه بزد و چون بدان وادى نگريست، گفت: «اين وادى جهنم است‏». و مردم عوام چنين گويند: «هر كس به سر آن وادى شود، آواز دوزخيان شنود كه صدا از آنجا برمى‏آيد.»

من آنجا شدم اما چيزى نشنيدم.

و چون از شهر به سوى جنوب، نيم فرسنگى، بروند و به نشيبى فرو روند، چشمه آب از سنگ بيرون مى‏آيد. آن را عين سلوان گويند. عمارات بسيار بر سر آن چشمه كرده‏اند، و آب آن به دهى مى‏رود و آنجا عمارات بسيار كرده‏اند و بستانها ساخته. و گويند هر كه بدان آب سر و تن شويد، رنجها و بيماريهاى مزمن از او زايل شود. و بر آن چشمه وقفها بسيار كرده‏اند.

**بيمارستان قدس**

و بيت المقدس را بيمارستانى نيك است. و وقف بسيار دارد. و خلق بسيار را دارو و شربت دهند. و طبيبان باشند كه از وقف، مرسوم ستانند. و آن بيمارستان و مسجد آدينه بر كنار شهر است از جانب مشرق و يك ديوار مسجد بر كنار وادى جهنم است. و چون از سوى بيرون مسجد، آن ديوار را كه با وادى است (7) بنگرند، صد ارش باشد، به سنگهاى عظيم برآورده چنانكه گل و گچ در ميان نيست. و از اندرون مسجد همه سر ديوارها راست است. و از براى سنگ «صخره‏» كه آنجا بوده است مسجد را هم آنجا بنا نهاده‏اند.

صخره: و اين سنگ صخره همان است كه خداى، عز و جل، موسى، عليه السلام را فرمود تا آن را قبله سازد. و چون اين حكم بيامد و موسى آن را قبله كرد بسى نزيست، و هم در آن زودى وفات كرد. تا به روزگار سليمان، عليه السلام كه چون قبله صخره بود، مسجد در گرد صخره بساختند، چنانكه صخره در ميان مسجد بود و محراب خلق. و تا عهد پيغمبر ما محمد مصطفى، عليه الصلوة و السلام، هم آن را قبله مى‏داشتند (8) و نماز را روى بدان جانب مى‏گزاردند، تا آنگاه كه ايزد، تبارك و تعالى، فرمود كه قبله، خانه كعبه باشد. و صفت آن به جاى خود بيايد. مى‏خواستم تا مساحت اين مسجد بكنم، گفتم اول هيئت و وضع آن نيكو بدانم و ببينم، بعد از آن مساحت كنم. مدتها در آن مسجد مى‏گشتم و نظاره مى‏كردم. پس در جانب شمالى كه نزديك قبه يعقوب، عليه السلام، ست‏بر طاقى نوشته ديدم، در سنگ، كه طول اين مسجد هفتصد و چهار ارش است و عرض چهارصد و پنجاه و پنج ارش به گز ملك. و گز ملك آن است كه به خراسان آن را گز شايگان گويند، و آن يك ارش و نيم باشد چيزكى كمتر.

زمين مسجد فرش سنگ است و درزها به ارزيز گرفته. و مسجد شرقى شهر و بازار است، كه چون از بازار به مسجد روند روى به مشرق باشد. درگاهى عظيم نيكو، مقدار سى گز ارتفاع در بيست گز عرض، اندام داده برآورده‏اند، و دو جناح باز بريده، درگاه و روى جناح و ايوان درگاه منقش كرده، همه به - ميناهاى ملون - كه در گچ نشانده‏اند - بر نقشى كه خواسته‏اند، چنانكه چشم از ديدن آن خيره ماند. و كتابتى همچنين به نقش مينا بر آن درگاه ساخته، و لقب سلطان مصر بر آنجا نوشته، كه چون آفتاب بر آنجا افتد شعاع آن، چنان باشد كه عقل در آن متحير شود. و گنبدى بس بزرگ بر سر اين درگاه ساخته از سنگ مُهَنْدَم، و دو در به تكلف ساخته، روى درها به برنج دمشقى - كه گويى زر طلاست - در گرفته، و نقشهاى بسيار در آن كرده، هر يك پانزده گز بالا و هشت گز پهنا، و اين در را باب داود، عليه السلام، گويند.

چون از اين در در روند، بر دست راست، دو رواق است‏بزرگ، هر يك بيست و نه ستون رخام دارد، با سر ستونها و ته ستونهاى مرخم ملون، درزها به ارزيز گرفته. بر سر ستونها طاقها از سنگ زده، بى گل و گچ بر سر هم نهاده، چنانكه هر طاقى چهار پنج‏سنگ بيش نباشد. و اين رواقها كشيده است تا نزديك مقصوره. و چون از در درروند بر دست چپ - كه آن شمال است - رواقى دراز كشيده است‏شصت و چهار طاق، همه بر سر ستونهاى رخام. و درى ديگر است هم بر اين ديوار كه آن را باب السقر گويند. و درازى مسجد از شمال به جنوب است تا چون مقصوره از آن باز بريده است، ساحت مربع آمده كه قبله در جنوب افتاده است. و از جانب شمال دو در ديگر است در پهلوى يكديگر، هر يك هفت گز عرض در دوازده گز ارتفاع، و اين در را باب الاسباط گويند. و چون از اين در بگذرى، هم بر پهناى مسجد - كه سوى مشرق مى‏رود - باز درگاهى عظيم بزرگ است و سه در پهلوى هم بر آنجاست، همان مقدار كه باب الاسباط است. و همه را به آهن و برنج تكلفات كرده، چنانكه از آن نيكوتر كم باشد. و اين در را باب الابواب گويند. از آن سبب كه مواضع ديگر درها جفت جفت است مگر اين، سه در است، و ميان آن دو درگاه كه بر جانب شمال است. در اين رواق كه طاقهاى آن بر پيلپايه‏هاست، قبه‏اى است. و اين را به ستونهاى مرتفع برداشته و آن را به قنديل و مسرجه‏ها بياراسته‏اند، و آن را قبه يعقوب، عليه السلام، گويند. و آن، جاى نماز او بوده است. و بر پهناى مسجد رواقى است، و بر ديوار آن درى است. بيرون آن (9) در، دو در ويژه صوفيان است. و آنجا جايهاى نماز و محرابهاى نيكو ساخته، و خلقى از متصوفه هميشه آنجا مجاور باشند، و نماز همانجا كنند، الا روز آدينه كه به مسجد درآيند كه آواز تكبير به ايشان برسد.

**محراب زكريا:**

و بر ركن شمالى مسجد رواقى نيكوست و قبه‏اى بزرگ نيكو، و بر قبه نوشته است كه «هذا محراب زكريا النبى، عليه السلام.»(10) و گويند او اينجا نماز كردى پيوسته. و بر ديوار شرقى، در ميانجاى مسجد، درگاهى عظيم است، به تكلف ساخته‏اند از سنگ مهندم، كه گويى از سنگ يكپارچه تراشيده‏اند، به بالاى پنجاه گز و پهناى سى گز، و نقاشى و نقارى كرده، و ده در نيكو بر آن درگاه نهاده، چنانكه ميان هر دو در به يك پايه بيش نيست. و بر درها تكلفها بسيار كرده از آهن و برنج دمشقى، و حلقه‏ها و ميخها بر آن زده. و گويند اين درگاه را سليمان بن داود، عليه السلام، ساخته است از بهر پدرش. و چون به درگاه در روند روى سوى مشرق: از آن دو در، آنچه بر دست راست است «باب الرحمه‏» گويند و ديگر را باب التوبه. و گويند اين در است كه ايزد، سبحانه و تعالى، توبه داود، عليه السلام، آنجا پذيرفت. و بر اين درگاه مسجدى است نغز، وقتى چنان بوده كه دهليزى، و كنون دهليز را مسجد ساخته‏اند و آن را به انواع فرشها بياراسته. و خدام آن جداگانه باشد. و مردم بسيار آنجا روند و نماز كنند و تقرب جويند به خداى، تبارك و تعالى; بدانكه آنجا توبه داود عليه السلام، قبول افتاده، همه خلق اميد دارند و از معصيت‏بازگردند. و گويند داود، عليه السلام، پاى از عتبه در اندرون نهاده بود كه وحى آمد به بشارت، كه ايزد، سبحانه و تعالى، توبه او پذيرفت. او همانجا مقام كرد و به طاعت مشغول شد. و من كه ناصرم در آن مقام نماز كردم، و از خداى سبحانه و تعالى، توفيق طاعت و تبرا از معصيت طلبيدم. خداى سبحانه و تعالى، همه بندگان را توفيق آنچه رضاى او در آن است روزى كناد و از معصيت توبه دهاد، بحق محمد و آله الطاهرين.

**مهد عيسى:**

و بر ديوار شرقى، چون به گوشه‏اى رسد كه جنوبى است - و قبله بر ضلع جنوبى است - و پيش ديوار شمالى، (11) مسجدى است‏سرداب، كه به درجه‏هاى بسيار فرو بايد شدن، (12) و آن بيست گز در پانزده باشد و سقف سنگين (13) بر ستونهاى رخام. و مهد عيسى آنجا نهاده است. و آن مهد سنگين () است و بزرگ، چنانكه مردم در آنجا نماز كنند. و من در آنجا نماز كردم. و آن را در زمين سخت كرده‏اند، چنانكه نجنبد. و آن مهدى است كه عيسى به طفوليت در آنجا بود و با مردم سخن مى‏گفت. و مهد در اين مسجد به جاى محراب نهاده‏اند. و محراب مريم، عليها السلام، در اين مسجد است‏بر جانب مشرق. و مرحابى ديگر از آن زكريا، عليه السلام، در اينجاست. و آيات قرآن كه در حق زكريا و مريم آمده است نيز بر آن محرابها نوشته‏اند. و گويند مولد عيسى، عليه السلام، در اين مسجد بوده. سنگى از اين ستونها، نشان دو انگشت دارد كه گويى كسى به دو انگشت آن را بگرفته است.

گويند به وقت وضع حمل، مريم، آن ستون را به دو انگشت‏بگرفته بود. و اين مسجد معروف است‏به مهد عيسى، عليه السلام. و قنديلهاى بسيار، برنجين و نقرگين، آويخته، چنانكه همه شبها سوزد. و چون از در اين مسجد بگذرى، هم بر ديوار شرقى، چون به گوشه مسجد بزرگ رسند، مسجدى ديگر است عظيم نيكو، دو بار بزرگتر از مسجد مهد عيسى، و آن را مسجد الاقصى گويند.

**مسجد اقصى:**

و آن، آن است كه خداى عز و جل، مصطفى را صلى الله عليه و سلم، شب معراج از مكه آنجا آورد. و از آنجا به آسمان شد، چنانكه در قرآن آن را ياد كرده است: سبحان الذى اسرى بعبده ليلا من المسجد الحرام الى المسجد الاقصى...الايه، (14) و آنجا را عمارتى به تكلف كرده‏اند و فرشهاى پاكيزه افكنده، و خادمان جداگانه ايستاده، هميشه خدمت آن را كنند.

و چون به ديوار جنوبى بازگردى از آن گوشه، مقدار دويست گز پوشش نيست و ساحت است. و پوشش مسجد بزرگ - كه مقصوره در اوست - بر ديوار جنوبى است و غربى. اين پوشش را چهارصد و بيست ارش طول است در صد و پنجاه ارش عرض، و دويست و هشتاد ستون رخامى است. و بر سر اسطوانه‏ها طاقى از سنگ در زده. و همه سر و بن ستونها منقش است، و درزها به ارزيز گرفته، چنانكه محكمتر از آن نتواند بود. و ميان دو ستون شش گز است، همه فرش رخام ملون انداخته، و درزها به ارزيز گرفته، و مقصوره‏اى بر وسط ديوار جنوبى است، بسيار بزرگ، چنانكه شانزده ستون در آنجاست. و قبه‏اى نيز عظيم بزرگ، منقش به مينا، چنانكه صفت كرده آمد. و در آنجا حصيرهاى مغربى انداخته و قنديلها و مسرجه‏ها جدا جدا به سلسله‏ها آويخته است. و محرابى بزرگ ساخته‏اند همه منقش به مينا. و دو جانب محراب دو عمود رخام است‏به رنگ عقيق سرخ. و تمامت ازاره مقصوره، رخامهاى ملون. و بر دست راست، محراب معاويه است، و بر دست چپ محراب عمر است، رضى الله عنه. و سقف اين مسجد به چوب پوشيده است، منقش و متكلف. و بر در و ديوار مقصوره كه با جانب ساحت است پانزده درگاه است، و درهاى به تكلف بر آنجا نهاده، هر يك ده گز علو در شش گز عرض، ده از آن جمله بر آن ديوار كه چهارصد و بيست گز است، و نج‏بر آن كه صد و پنجاه گز (15) است. و از جمله آن درها يكى برنجى است، بيش از حد به تكلف و نيكويى ساخته‏اند، چنانكه گويى زرين است، به سيم سوخته نقش كرده و نام مامون خليفه بر آنجاست. گويند مامون از بغداد فرستاده است. و چون همه درها باز كنند اندرون مسجد چنان روشن شود كه گويى ساحت‏بى‏سقف است. اما وقتى كه باد و باران باشد و درها باز نكنند، روشنى از روزنها باشد. و بر چهار جانب اين پوشش، از آن هر شهرى از شهرهاى شام و عراق، صندوقهاست، و مجاوران نشسته، چنانكه اندر مسجد الحرام است، به مكه، شرفها الله تعالى.

و از بيرون پوشش، بر ديوار بزرگ - كه ذكر رفت - رواقى است‏به چهل و دو طاق و همه ستونهاش از رخام ملون. و اين رواق با رواق مغربى پيوسته است. و در اندرون پوشش، حوضى در زمين است - كه چون سر نهاده باشد با زمين مستوى باشد - جهت آب، تا چون باران آيد در آنجا رود. و بر ديوار جنوبى درى است و آنجا متوضاست و آب، كه اگر كسى محتاج وضوى شود در آنجا رود و تجديد وضو كند. چه، اگر از مسجد بيرون شود، به نماز نرسد و نماز فوت شود، از بزرگى مسجد، و همه پشت‏بامها به ارزيز اندوده باشد. و در زمين مسجد حوضها و آبگيرها بسيار است، در زمين بريده; چه، مسجد به يكبار بر سر سنگ است، چنانكه هر چند باران ببارد هيچ آب بيرون نرود و تلف نشود، همه در آبگيرها رود و مردم برمى‏دارند. و ناودانها از ارزيز ساخته كه آب بدان فرود آيد. و حوضهاى سنگين (16) در زير ناودانها نهاده، سوراخى در زير آن، كه آب از آن سوراخ به مجرى رود و به حوض رسد، ملوث ناشده و آسيب به وى نارسيده. و در سه فرسنگى شهر، آبگيرى ديدم عظيم كه آبها كه از كوه فرود آيد در آنجا جمع شود، و آن را راهى ساخته‏اند كه به جامع شهر رود. و در همه شهر فراخى آب در جامع باشد; اما در همه سراها حوضهاى آب باشد از آب باران، كه آنجا جز آب باران نيست، و هر كس آب بام خود گيرد. و گرمابه‏ها و هر چه باشد همه از آب باران باشد. و اين حوضها كه در جامع است هرگز محتاج عمارت نباشد كه سنگ خاره است، و اگر شقى يا سوراخى بوده باشد چنان محكم كرده‏اند كه هرگز خراب نشود. و چنين گفتند كه اين را سليمان، عليه السلام، كرده است. و سر حوضها چنان است كه چون تنورى، و سر چاهى سنگين(17) ساخته است‏بر سر هر حوضى، تا هيچ چيز در آن نيفتد.

و آب آن شهر از همه آبها خوشتر است و پاكتر. و اگر اندك بارانى ببارد تا دو سه روز از ناودانها آب مى‏دود; چنانكه هوا صافى شود و اثر از ابر نماند، هنوز قطرات باران همى چكد.

گفتم كه شهر بيت المقدس بر سر كوهى است و زمين هموار نيست، اما مسجد را زمين هموار و مستوى است. و از بيرون مسجد به نسبت مواضع هر كجا نشيب است، ديوار مسجد بلندتر است، از آنكه (18) پى بر زمين نشيب نهاده‏اند; و هر كجا فراز است ديوار كوتاهتر است. پس بدان موضع كه شهر و محله‏ها در نشيب است مسجد را درهاست، كه همچنانكه نقب باشد بريده‏اند و به ساحت مسجد بيرون آورده، و از آن درها يكى را باب النبى، عليه الصلوة و السلام، گويند. و اين در از جانب قبله يعنى جنوب است. و اين را چنان ساخته‏اند كه ده گز پهنا دارد و ارتفاع به نسبت درجات (19) : جايى پنج گز علو دارد - يعنى سقف اين ممر - و در جايى بيست گز علو است. و بر پشت آن پوشش مسجد است.

و آن ممر چنان محكم است كه بنايى بدان عظيمى بر پشت آن ساخته‏اند و در او هيچ اثر نكرده. و در آنجا سنگها به كار برده‏اند كه عقل قبول نكند كه قوت بشرى بدان رسد كه آن سنگ را نقل و تحويل كند. و مى‏گويند آن عمارت سليمان بن داود، عليه السلام، كرده است. و پيغمبر ما، عليه الصلوة و السلام، در شب معراج از آن رهگذر در مسجد آمد. و اين باب بر جانب راه مكه است. و به نزديك در، بر ديوار، به اندازه سپرى بزرگ، بر سنگ نقشى است: گويند كه حمزة بن عبد المطلب، عم رسول، عليه السلام، آنجا نشسته است، سپرى بر دوش بسته، پشت‏بر آن ديوار نهاده، و آن نقش سپر اوست. و بر اين در مسجد كه اين ممر ساخته‏اند درى به دو مصراع بر آنجا نشانده، ديوار مسجد از بيرون قريب پنجاه گز ارتفاع دارد. و غرض از ساختن اين در آن بوده است تا مردم آن محله را كه اين ضلع مسجد با آنجاست، به محله ديگر نبايد شد چون در خواهند رفت (20) .

و بر در مسجد از دست راست‏سنگى در ديوار است‏بالاى آن پانزده ارش و عرض آن چهار ارش. در اين مسجد از اين بزرگتر هيچ سنگى نيست. اما سنگهاى چهار گز و پنج گز بسيار است كه بر ديوارها نهاده‏اند از زمين به سى و چهل گز بلندى. و در پهناى مسجد درى است مشرقى كه آن را باب العين گويند، كه چون از اين در بيرون روند و به نشيبى فرو روند، آنجا چشمه سلوان است.

و درى ديگر است، همچنين در زمين برده، كه آن را باب الحطه گويند. و چنين گويند كه اين در، آن است كه خداى، عز و جل، بنى اسرائيل را بدين در فرمود در رفتن به مسجد، قوله تعالى: و ادخلوا الباب سجدا و قولوا حطة نغفر لكم خطاياكم و سنزيد المحسنين (21) .

و درى ديگر است و آن را باب السكينه گويند. و در دهليز آن مسجدى است‏با محرابهاى بسيار و در اولش بسته است كه كسى در نتوان شد. گويند تابوت سكينه كه ايزد، تبارك و تعالى، در قرآن ياد كرده است آنجا نهاده است، كه فرشتگان برگرفتندى. و جمله درهاى جامع بيت المقدس، از زير و بالاى، نه در است كه صفت كرده آمد.

**صفت دكان:**

صفت دكان كه ميان ساحت جامع است، و سنگ «صخره‏» كه پيش از ظهور اسلام، آن، قبله بوده است، بر ميان آن دكان نهاده است. و آن دكان از بهر آن كرده‏اند كه صخره بلند بوده است، و نتوانسته كه آن را به پوشش درآورند: اين دكان اساس نهاده‏اند، سيصد و سى ارش در سيصد ارش، ارتفاع آن دوازده گز، صحن آن هموار و نيكو به سنگ رخام و ديوارهاش همچنين، درزهاى آن به ارزيز گرفته و چهار سوى آن به تخته سنگهاى رخام همچون حظيره كرده. و اين دكان چنان است كه جز بدان راهها - كه به جهت آن ساخته‏اند - به هيچ جاى ديگر بر آنجا نتوان شد. و چون بر دكان روند بر بام مسجد مشرف باشند. و حوضى در ميان اين دكان در زير زمين ساخته‏اند كه همه بارانها كه بر آنجا بارد، آب به مجراها در اين حوض رود. و آب اين حوض از همه آبها كه در اين مسجد است پاكيزه‏تر و خوشتر است. و چهار قبه در اين دكان است. از همه بزرگتر قبه «صخره‏» است كه آن قبله بوده است.

**صفت قبه صخره:**

بناى مسجد چنان نهاده است كه دكان به ميان ساحت آمده، و قبه صخره به ميان دكان، و خانه‏اى است مثمن راست، (23) چنانكه هر ضلعى از اين هشتگانه سى و سه ارش است. و چهار در بر چهار جانب آن نهاده، يعنى مشرقى و مغربى و شمالى و جنوبى، و ميان هر دو در ضلعى است. و همه ديوار به سنگ تراشيده كرده‏اند مقدار بيست ارش، و صخره را به مقدار صد گز دور باشد، و نه شكلى راست دارد، يعنى مربع يا مدور، بل سنگى نامناسب اندام است، چنانكه سنگهاى كوهى. و به چهار جانب صخره چهار ستون بنا كرده‏اند مربع، به بالاى (24) ديوار خانه مذكور. و ميان هر دو ستون، از چهارگانه، جفتى اسطوانه رخام قايم كرده همه به بالاى آن ستونها. و بر سر آن دوازده ستون و اسطوانه، بنياد گنبدى است كه صخره در زير آن است، و دور صد و بيست ارش باشد. و ميان ديوار خانه و اين ستونها و اسطوانه‏ها، يعنى آنچه مربع است و بنا كرده‏اند، ستون مى‏گويم; و آنچه تراشيده و از يك پاره سنگ ساخته، مدور، آن را اسطوانه مى‏گويم. اكنون ميان اين ستونها و ديوار خانه شش ستون ديگر بنا كرده است از سنگهاى مهندم، و ميان هر دو ستون سه عمود رخام ملون به قسمت راست نهاده، چنانكه در صف اول، ميان دو ستون، دو عمود بود، اينجا ميان دو ستون، سه عمود است. و سر ستونها را به چهار شاخ كرده كه هر شاخى پايه طاقى است، و بر سر هر عمودى دو شاخ، چنانكه بر سر هر عمودى پايه دو طاق و بر سر هر ستونى پايه چهار طاق افتاده است. آن وقت اين گنبد عظيم بر سر اين دوازده ستون، كه به صخره نزديك است، چنان است كه از فرسنگى بنگرى: آن قبه چون سر كوهى پيدا باشد، زيرا كه از بن گنبد تا سر گنبد سى ارش باشد; و بر سر بيست گز، ديوار و ستون نهاده است كه آن، ديوار خانه (25) است; و خانه بر دكان نهاده است كه آن دوازده گز ارتفاع دارد. پس، از زمين ساحت مسجد تا سر گنبد شصت و دو گز باشد. و بام و سقف اين خانه به نجارت پوشيده است، و بر سر ستونها و عمودها و ديوارها به صفتى، كه مثل آن كم افتد.

و صخره مقدار بالاى مردى از زمين برتر است (26) ، و حظيره‏اى از رخام بر گرد او كرده‏اند تا دست‏به وى نرسد. و صخره سنگى كبود رنگ است، و هرگز كسى پاى بر آن ننهاده است. و از آن سو كه قبله است‏يك جاى نشيبى دارد و چنان است كه گويى بر آنجا كسى رفته است و پايش بدان سنگ فرو رفته است، چنانكه گويى گل نرم بوده كه نشان انگشتان پاى در آنجا بمانده است و هفت پى چنين برش است (27) . و چنان شنيدم كه ابراهيم، عليه السلام، آنجا بوده است و اسحق، عليه السلام، كودك بوده است و بر آنجا رفته، و آن، نشان پاى اوست. و در آن خانه صخره هميشه مردم باشند از مجاوران و عابدان. و خانه به فرشهاى نيكو بياراسته‏اند از ابريشم و غيره. و از ميان خانه، بر سر صخره، قنديلى نقره بر آويخته است‏به سلسله نقرگين. و در اين خانه بسيار قناديل نقره است‏بر هر يكى نوشته كه وزن آن چند است. و آن قنديلها سلطان مصر ساخته است. چنانچه حساب مى‏گرفتم، يك هزار من نقره آلات در آنجا بود. شمعى ديدم همانجا بس بزرگ چنانكه هفت ارش درازى او بود، سطبرى سه شبر، چون كافور رباحى و به عنبر سرشته بود. و گفتند هر سال سلطان مصر بسيار شمع بدانجا فرستد و يكى از آنها اين بزرگ باشد، و نام سلطان به زر بر آن نوشته.

و آن (28) جايى است كه سوم خانه خداى، سبحانه و تعالى، است. چه، ميان علماى دين معروف است كه هر نمازى كه در بيت المقدس گزارند به بيست و پنج هزار نماز قبول افتد. و آنچه به مدينه رسول، عليه الصلوة و السلام، كنند هر نمازى به پنجاه هزار نماز شمارند. و آنچه به مكه معظمه، شرفها الله تعالى، گزارند به صد هزار نماز قبول افتد. خداى، عز و جل، همه بندگان خود را توفيق دريافت آن روزى كناد.

گفتم كه بامها و پشت گنبدها به ارزيز اندوده‏اند، و به چهار جانب خانه درهاى بزرگ بر نهاده است، دو مصراعى، از چوب ساج، و آن درها پيوسته بسته باشد. و بعد از اين خانه، قبه‏اى است كه آن را قبه سلسله گويند. و آن، آن است كه سلسله داود، عليه السلام، آنجا آويخته است كه غير از خداوند حق (29) را دست‏بدان نرسيدى، و ظالم و غاصب را دست از آن كوتاه آمدى. و اين معنى نزديك علما مشهور است. و آن قبه بر سر هشت عمود (30) رخام است و شش ستون سنگين. و همه جوانب قبه گشاده است الا جانب قبله كه تا سر، بسته است و محرابى نيكو در آنجا ساخته. و هم بر اين دكان قبه‏اى ديگر است‏بر چهار عمود رخام، و آن را نيز جانب قبله، بسته است محرابى نيكو بر آن ساخته، آن را قبه جبرئيل، عليه السلام، گويند. و فرش در اين گنبد نيست، بلكه زمينش خود سنگ است كه هموار كرده‏اند. گويند شب معراج براق را آنجا آورده‏اند تا پيغمبر، عليه الصلوة و السلام، ركوب كرد.

و از پس آن، قبه‏اى ديگر است كه آن را قبه رسول، عليه الصلوة و السلام، گويند. ميان اين قبه و قبه جبرئيل بيست ارش باشد. و اين قبه نيز بر سر چهار ستون رخام است. و گويند شب معراج، رسول، عليه الصلوة و السلام، اول به قبه صخره نماز كرد و دست‏بر صخره نهاد، و چون بيرون مى‏آمد، صخره از براى جلالت او برخاست و رسول، عليه الصلوة و السلام، دست‏بر صخره نهاد تا باز به جاى خود شد و قرار گرفت. و هنوز آن نيمه معلق است. و رسول، صلى الله عليه و سلم، از آنجا به آن قبه آمد - كه بدو منسوب است - و بر براق نشست، و تعظيم اين قبه از آن است. و در زير صخره غارى است‏بزرگ چنانكه هميشه شمع در آنجا افروخته باشد. و گويند چون صخره حركت‏برخاستن كرد زيرش خالى شد، و چون قرار گرفت، همچنان بماند.

**راه دكان:**

صفت درجات راه دكان كه بر ساحت جامع است: به شش موضع راه بر دكان است و هر يكى را نامى است. از جانب قبله دو راه است كه به آن درجه‏ها برروند; كه چون بر ميانجاى ضلع دكان بايستند، يكى از آن درجات بر دست راست‏باشد و ديگر بر دست چپ. آن را كه بر دست راست‏بود، مقام النبى، عليه السلام گويند; و آن را كه بر دست چپ بود، مقام غورى.

و مقام النبى از آن گويند كه شب معراج پيغمبر، عليه الصلوة و السلام، بر آن درجات بر دكان رفته است و از آنجا در قبه صخره رفته. و راه حجاز نيز بر آن جانب است. اكنون اين درجات را پهناى بيست ارش باشد، همه درجه‏ها از سنگ تراشيده مهندم، چنانكه هر درجه به يك پاره يا دو پاره سنگ است، مربع بريده، و چنان ترتيب ساخته كه اگر خواهند با ستور به آنجا بر توانند شد. و بر سر درجات چهار ستون است از سنگ رخام سبز كه به زمرد شبيه است الا آنكه بر اين رخامها نقطه بسيار است از هر رنگ. و بالاى هر عمودى از اين، ده ارش باشد، و سطبرى چندانكه در آغوش دو مرد گنجد. و بر سر اين چهار عمود، سه طاق زده است، چنانكه يكى مقابل درجه و دو بر دو جانب. و پشت طاقها راست كرده و اين را شرفه و كنگره بر نهاده، چنانكه مربعى مى‏نمايد. و اين عمودها و طاقها را، همه، به زر و مينا منقش كرده‏اند، چنانكه از آن خوبتر نباشد. و دار افزين دكان همه رخام سبز منقط است. و چنان است كه گويى بر مرغزار، گلها شكفته است.

و مقام «غورى‏» چنان است كه بر يك موضع سه درجه بسته است: يكى محاذى دكان، و دو بر جنب دكان، چنانكه از سه جاى مردم برروند و از اينجا نيز بر سه درجه همچنان عمودها نهاده است، و طاق بر سر آن زده، و شرفه نهاده، و درجات - هم بدان ترتيب كه آنجا گفتم - از سنگ تراشيده، هر درجه دو يا سه پاره سنگ طولانى. و بر پيش ايوان نوشته، به زر و كتابت لطيف، كه «امر به الامير ليث الدوله (31) نوشتگين غورى‏». و گفتند اين ليث الدوله، بنده سلطان مصر بوده، و اين راهها و درجات وى ساخته است. و جانب مغربى دكان هم، دو جايگاه، درجه‏ها بسته است و راه كرده، همچنان به تكلف كه شرح ديگرها را گفتم. و بر جانب مشرقى هم راهى است همچنان به تكلف ساخته و عمودها زده و طاق ساخته و كنگره برنهاده، آن را مقام شرقى گويند. و از جانب شمالى راهى است از همه عاليتر و بزرگتر و همچنان عمودها و طاقها ساخته، آن را مقام شامى گويند. و تقدير كردم كه بدين شش راه كه ساخته‏اند صد هزار دينار خرج شده باشد. و بر ساحت مسجد - نه بر دكان - جايى است، چندانكه مسجدى كوچك، بر جانب شمالى، كه آن را چون حظيره ساخته‏اند از سنگ تراشيده. و ديوار او به بالاى مردى بيش نباشد. و آن را محراب داود گويند. و نزديك حظيره سنگى است‏به بالاى مردى كه سر وى چنان است كه زيلويى كوچك بر آن موضع افتد - سنگ ناهموار. و گويند اين كرسى سليمان بوده است. و گفتند سليمان، عليه السلام، بر آنجا نشستى، بدان وقت كه عمارت مسجد همى كردند. اين معنى در جامع بيت المقدس ديده بودم و تصوير كرده و همانجا بر روزنامه‏اى كه داشتم تعليق زده: از نوادر، به مسجد بيت المقدس درخت جوز ديدم.

پس از بيت المقدس، زيارت ابراهيم خليل الرحمن، عليه الصلوة و السلام، عزم كردم. چهارشنبه غره ذى القعده سنه ثمان و ثلاثين و اربعمائه (438). و از بيت المقدس تا آنجا كه آن مشهد است، شش فرسنگ است و راه سوى جنوب مى‏رود. و بر راه، ديههاى بسيار است. و زرع و باغ بسيار است. و درختان بى آب (32) از انگور و انجير و زيتون و سماق خودروى نهايت ندارد. به دو فرسنگى شهر چهار ديه است، و آنجا چشمه‏اى است و باغ و بساتين بسيار و آن را فراديس گويند، خوشى موضع را. (33) و به يك فرسنگى شهر بيت المقدس، ترسايان را جايى است كه آن را عظيم بزرگ مى‏دارند و هميشه قومى آنجا مجاور باشند و زايران بسيار رسند. و آن را بيت اللحم گويند. و ترسايان آنجا قربان كنند. و از روم آنجا بسيار آيند. و من آن روز كه از شهر بيامدم شب آنجا بودم.

**صفت مشهد خليل، صلوات الله عليه:**

اهل شام و بيت المقدس اين مشهد را خليل گويند، و نام ديه نگويند. نام آن ديه مطلون (34) است، و بر اين مشهد وقف است‏با بسيارى ديههاى ديگر. و بدين ديه چشمه‏اى است كه از سنگ بيرون مى‏آيد، آبكى اندك; و راهى دور جوى بريده، و آن را نزديك ديه بيرون آورده. و از بيرون ديه حوضى ساخته‏اند سر پوشيده، آن آب را در آن حوض همى گيرند تا تلف نشود، تا مردم ديه و زايران را كفاف باشد. مشهد بر كنار ديه است از سوى جنوب، و آنجا جنوب مشرقى باشد. مشهد چهار ديوارى است از سنگ تراشيده ساخته، و [درازاى] آن (35) هشتاد ارش در پهناى چهل ارش، ارتفاع ديوار بيست ارش، سر ديوار دو ارش ثخانت دارد. و محراب و مقصوره‏اى كرده است از پهناى اين عمارت. و در مقصوره، محرابهاى نيكو ساخته‏اند. و دو گور در مقصوره نهاده است - چنانكه سرهاى ايشان از سوى قبله است - و هر دو گور به سنگهاى تراشيده به بالاى مردى برآورده‏اند. آنكه بر دست راست است قبر اسحق بن ابراهيم است، و ديگر از آن زن اوست، عليه السلام. ميان هر دو گور مقدار ده ارش باشد. و در اين مشهد زمين و ديوار به فرشهاى قيمتى و حصيرهاى مغربى آراسته‏اند، چنانكه از ديبا نيكوتر بود. و مصلاى نمازى حصير ديدم آنجا، كه گفتند امر الجيوش - كه بنده سلطان مصر است - فرستاده است.

گفتند آن مصلا در مصر به سى دينار زر مغربى خريده‏اند، كه اگر آن مقدار ديباى رومى بودى بدان بها نير زيدى، و مثل آن هيچ جاى نديدم. چون از مقصوره بيرون روند، به ميان ساحت مشهد، دو خانه است هر دو مقابل قبله. آنچه بر دست راست است، اندر آن، قبر ابراهيم خليل، صلوت الله عليه، است. و آن خانه‏اى بزرگ است. و در اندرون آن، خانه‏اى ديگر است كه گرد او بر نتوان گشت. و چهار دريچه دارد كه زايران گرد خانه مى‏گردند و از هر دريچه قبر را مى‏بينند. و خانه را زمين و ديوار، در فرشهاى ديبا گرفته‏اند. و گورى از سنگ برآورده به مقدار سه گز، و قنديلها و چراغدانهاى نقرگين بسيار آويخته.

و آن خانه ديگر - كه بر دست چپ قبله است - اندر آن، گور ساره است، كه زن ابراهيم، عليه السلام، بود. و ميان هر دو خانه رهگذرى، كه در هر دو خانه در آن رهگذر است، چون دهليزى. و آنجا نيز قناديل و مسرجه‏هاى بسيار آويخته.

و چون از اين هر دو خانه بگذرند دو گور خانه ديگر است نزديك هم: بر دست راست، قبر يعقوب پيغمبر، عليه السلام، است; و از دست چپ، گورخانه زن يعقوب است. و بعد از آن خانه‏هاست كه ضيافتخانه‏هاى ابراهيم، صلوات الله عليه، بوده است.

**قبر يوسف:**

و در اين مشهد شش گور است. و از اين چهار ديوار بيرون، نشيبى است و از آنجا گورخانه يوسف بن يعقوب، عليه السلام، است. گنبدى نيكو ساخته‏اند و گورى سنگين كرده. و بر آن جانب كه صحراست، ميان گنبد يوسف، عليه السلام، و اين مشهد، مقبره‏اى عظيم كرده‏اند. و از بسيارى جاها مرده‏ها بدانجا آورده‏اند و دفن كرده. و بر بام مقصوره‏اى كه در مشهد است، حجره‏ها ساخته‏اند مهمانان را (36) كه آنجا رسند. و آن را اوقاف بسيار باشد از ديهها و مستغلات در بيت المقدس. و آنجا اغلب جو باشد، و گندم اندك باشد، و زيتون بسيار باشد. مهمانان و مسافران و زايران را نان و زيتون دهند. آنجا مدارها بسيار است كه به استر و گاو همه روز آرد كنند. و كنيزكان باشند كه همه روز نان پزند، و نانهاى ايشان هر يكى يك من باشد. هر كه آنجا رسد او را هر روز يك گرده نان و كاسه‏اى عدس به زيت پخته دهند و مويز نيز دهند. و اين عادت از روزگار خليل الرحمن، عليه السلام، تا اين ساعت‏بر قاعده مانده. و روز باشد كه پانصد كس آنجا برسند و همه را آن ضيافت مهيا باشد.

گويند كه اول، اين مشهد را در نساخته بودند و هيچ كس در نتوانستى رفتن (37) الا از ايوان، از بيرون زيارت كردندى. چون مهدى به ملك مصر بنشست، فرمود تا آن را در بگشادند و آلتهاى بسيار بنهادند و فرش و طرح و عمارت بسيار كردند. و در مشهد بر ميان ديوار شمالى است، چنانكه از زمين به چهار گز بالاست. و از هر دو جانب درجات سنگين ساخته‏اند كه به يك جانب برروند و به ديگر جانب فرو روند. و درى آهنين كوچك بر آنجا نشانده است.

**مكه:**

پس من از آنجا به بيت المقدس آمدم و از بيت المقدس پياده با جمعى كه عزم سفر حجاز داشتند برفتيم. دليل ما مردى جلد و پياده و نيكو روى بود. او را ابوبكر همدانى مى‏گفتند. به نيمه ذى القعده سنه ثمان و ثلاثين و اربعمائه (438) از بيت المقدس برفتم. سه روز را به جايى رسيديم كه آن را ارعز مى‏گفتند. و آنجا نيز آب روان و اشجار بود. به منزلى ديگر رسيديم كه آن را وادى القرى مى‏گفتند. و از آنجا به منزلى ديگر رسيديم. و از آنجا به ده روز به مكه رسيديم. و آن سال قافله از هيچ طرف نيامد، و طعام يافت نمى‏شد. پس به سكة العطارين (38) فرود آمديم برابر باب النبى، عليه السلام.

روز دوشنبه به عرفات بوديم، مردم پر خطر بودند از عرب. چون از عرفات بازگشتم دو روز به مكه بايستادم.

**بازگشت‏ به بيت المقدس**

و به راه شام بازگشتم سوى بيت المقدس. پنجم محرم سنه تسع و ثلاثين و اربعمائه (439) هلاليه به قدس رسيديم.

شرح مكه و حج اينجا ذكر نكردم تا به حج آخرين به شرح بگويم.

ترسايان را به بيت المقدس كليسايى است كه آن را بيعة القمامه گويند. و آن را عظيم بزرگ دارند. و هر سال از روم خلق بسيار آنجا آيند به زيارت. و ملك الروم نيز نهانى بيايد، چنانكه كس نداند. و به روزگارى كه عزيز مصر، الحاكم بامر الله بود، قيصر روم آنجا آمده بود. و حاكم از آن خبر داشت. ركابدارى از آن خود نزديك او فرستاد و نشان داد كه «بدان حليت و صورت، مردى در جامع بيت المقدس نشسته است، نزديك وى رو، بگو كه «حاكم مرا نزديك تو فرستاده است و مى‏گويد تا ظن نبرى كه من از تو خبر ندارم، اما ايمن باش كه به تو هيچ قصد نخواهم كرد.» و هم حاكم فرمود تا آن كليسا را غارت كردند و بكندند و خراب كردند و مدتى خراب بود. بعد از آن قيصر رسولان فرستاد با هدايا، و خدمتهاى بسيار كرد، و صلح طلبيد، و شفاعت كرد، تا اجازت عمارت كليسيا دادند و باز عمارت كردند.

و اين كليسا جايى وسيع است چنانكه هشت هزار آدمى را در آن جاى باشد، همه به تكلف بسيار ساخته از رخام رنگين و نقاشى و تصوير. و كليسيا را از اندرون به ديباهاى رومى بياراسته و مصور كرده، و بسيار زر طلا بر آنجا به كار برده، و صورت عيسى، عليه السلام، را چند جا ساخته كه بر خرى نشسته است، و صورت ديگر انبيا چون ابراهيم و اسماعيل و اسحق و يعقوب و فرزندان او عليه السلام، بر آنجا كرده و به روغن سندروس مدهن كرده، و به اندازه هر صورتى آبگينه‏اى رقيق ساخته، و بر روى صورتها نهاده، عظيم شفاف، چنانكه هيچ حجاب صورت نشده است. و آن را جهت گرد و غبار كرده‏اند تا بر صورت ننشيند. و هر روز آن آبگينه‏ها را خادمان پاك كنند.

و جز اين، چند موضع ديگر است همه به تكلف، چنانكه اگر شرح آن نوشته شود به تطويل انجامد.

در اين كليسيا موضعى است‏ به دو قسم، كه بر صفت‏بهشت و دوزخ ساخته‏اند. يك نيمه از آن وصف بهشتيان و بهشت است، و يك نيمه از آن صورت دوزخيان و دوزخ، و آنچه بدان ماند. و آن جايى است كه همانا در جهان، چنان جاى، ديگر نباشد. و در اين كليسيا بسا قسيسان و راهبان نشسته باشند، و انجيل خوانند، و نماز كنند، و شب و روز به عبادت مشغول باشند.

پى‏نوشت‏ها:

1) به قرينه جمله قبلى، در سفر بوديم.

2) ديم

3) ياء بيان رؤيا(خواب) .

4) بر من، به عهده من.

5) تو باش با عفو تو.

6) خدايا نيازهاى ما را برآور و گناهان و بديهاى ما را ببخش و به رحمت‏خود بر ما رحمت آر، اى مهربانترين مهربانان.

7) در سمت وادى است.

8) مى‏شمردند.

9) سواى آن در، غير از آن در.

10) اين محراب زكرياى پيامبر است، بر او درود.

11) عبارت مضطرب مى‏نمايد.

12) از پله‏هاى بسيارى بايد پايين رفت.

13) سنگين: از سنگ.

14) قرآن، 17/1) ، پاكى و بى‏عيبى آن را كه بنده خويش را، در پاره‏اى از شب، از مسجد الحرام به مسجد الاقصى برد - تا آخر آيه.

(15) از مقايسه «گز» در اين دو موضع با «ارش‏» در عين همين مورد در هفت هشت‏سطر پيش از اين، واضع مى‏شود كه مرادش از «گز» و «ارش‏» يكى است (ح ب) .

16) سنگين، سنگى.

17) سنگين، سنگى

18) از آنكه، زيرا كه.

19) پله‏ها.

20) اين در را براى آن ساخته‏اند تا مردم محله‏اى كه در اين ضلع مسجد قرار گرفته است، خود درى به مسجد داشته باشند و هر گاه بخواهند به مسجد روند نياز نباشد كه به محله ديگر روند و از درى كه در آن محله است وارد مسجد شوند.

21) قرآن، 2/58) و چون در رويد، پشت‏خم داده در رويد و بگويى «گناهان ما فرو نه‏» تا گناهانتان را بيامرزيم و نيكوكاران را به نيكويى بيفزاييم.

22) قبه صخره.

23) هشت گوش منظم.

(24) به بلندى، به ارتفاع.

25) مراد از خانه، قبه صخره است. (ح ب) .

26) به اندازه قامت‏يك مرد از زمين بلندتر است.

27) هفت رد پايى چنين (كه وصف شد) بر آن است.

28) آن مسجد، و مقصود بيت المقدس است كه سخن هم اكنون در وصف آن است.

29) خداوند حق، دارنده حق، كسى كه حق با اوست.

30) اسطوانه، و فرق بين اسطوانه و ستون در متن گذشت (ح ب)

31) امير ليث الدوله به آن فرمان داد.

32) بى آب، ديم.

33) براى خوشى و نيكويى آن موضع، آنجا را فراديس(بوستانها، بهشتها) گويند.

34) در «معجم البلدان‏» نام اين ده، حبرون ذكر شده است. (ح ب)

35) در متن: بالاى آن.

36) براى مهمانان.

37) هيچ كس نمى‏توانست‏به درون رود.

38) كوى عطاران، كوى داروفروشان.